

Single-Frequency Adjectives in Old Iranian Languages

Nastaran Tavakoli¹

Abstract

Iranian languages have historically undergone three diachronic stages of development: Old, Middle, and New. From a historical-linguistic perspective, the Old Iranian period spans from the composition of the Gathas (c. 12th–10th centuries BCE) to the end of the Achaemenid period (c. 300 BCE). This qualitative study was conducted with the aim of identifying and structurally analyzing single-frequency adjectives in Old Iranian languages (Avestan and Old Persian) and addressing the question of what morphological and textual distributional features characterize these adjectives. To this end, all adjectives recorded in Bartholomae's authoritative dictionary (approximately 4,000 entries) were extracted and selected. After data refinement, single-frequency forms were isolated and subjected to structural analysis. The findings indicate that these adjectives display considerable structural diversity and encompass all adjectival types (simple, derived, compound, and phrasal). These forms were attested exclusively in Avestan texts, and no evidence of them was found in Old Persian, likely due to the limited corpus of surviving materials. The majority of the attested forms, most of which are derived adjectives, occur respectively in the Yasna, Vendidad, Mihr Yasht, Ordibehesht Yasht, Zamyad Yasht, and Ram Yasht. In this study, derived adjectives had the highest frequency with 45 instances, while compound adjectives ranked second with 9 instances.

Keywords: Old Iranian languages; Avestan; Old Persian; Single-frequency Adjectives

¹ Ph.D. in Ancient Languages and Culture, Tehran University.
tavakoli.nastaran@gmail.com

صفات تک‌بسامدی در زبان‌های ایرانی باستان

نسترن توکلی^۱

چکیده

زبان‌های ایرانی به لحاظ تاریخی سه دوره تحولی باستان، میانه، و نو را پشت سر گذاشته‌اند. از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی، دوره باستان از زمان نگارش گاهان (احتمالاً حدود سده ۱۲ تا ۱۰ پم) آغاز می‌شود و در اواخر دوره هخامنشی (حدود ۳۰۰ پم) پایان می‌پذیرد. این پژوهش کیفی، با هدف شناسایی و تحلیل ساختاری صفات تک‌بسامدی در زبان‌های ایرانی باستان (اوستایی و فارسی باستان) و پاسخ به این پرسش انجام شد که این صفات از نظر ساخت‌وازی و توزیع متنی چه ویژگی‌هایی دارند. بدین منظور ابتدا همه صفات ثبت‌شده در فرهنگ معتبر بارثلمه (در حدود ۴۰۰۰ مدخل) استخراج و برگزیده شدند، و پس از پالایش داده‌ها، موارد تک‌بسامدی تفکیک، و از حیث ساختاری تحلیل شدند. یافته‌ها نشان داد که صفات تک‌بسامدی به لحاظ ساختاری متنوع‌اند و همه انواع صفات (بسیط، مشتق، مرکب و عبارتی) را دربرمی‌گیرند. این صفات، تنها در متون اوستایی مشاهده شدند و در فارسی باستان، احتمالاً به سبب محدودیت متون بازمانده، شواهدی از آنها یافت نشد. بیشترین موارد مشاهده‌شده، که عمدتاً مشتق‌اند، به ترتیب در یسن‌ها، وندیداد، مهریشت، اردیبهشت‌یشت، زامیادیشت و رام‌یشت ثبت شده است. لازم به ذکر است که صفات مشتق با ۴۵ مورد بیشترین فراوانی را داشتند و صفات مرکب با ۹ مورد در جایگاه دوم قرار گرفتند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی باستان؛ اوستایی؛ فارسی باستان؛ صفات تک‌بسامدی

۱- مقدمه

گروه زبان‌های هندوایرانی، یکی از مهم‌ترین شاخه‌های زبان فرضی هندواروپایی است که اصل زبان‌های اقوام هندی و ایرانی، پیش از جدا شدن از یکدیگر و سکونت در هند و ایران بوده است. این گروه از دو شاخه هندی و ایرانی تشکیل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۳).

زبان‌های ایرانی، گروهی از زبان‌ها و لهجه‌هایی هستند که از نظر ویژگی‌های زبانی وجوه مشترک دارند. این نام‌گذاری بر پایه معیارهای زبان‌شناختی است، نه مرزهای جغرافیایی و سیاسی کنونی ایران. برای نمونه، زبان آسی (رایج در قفقاز) یا پشتو (متداول در افغانستان) از زبان‌های ایرانی‌اند، اما زبان ترکی یا عربی که در بخشی از ایران کنونی بدان‌ها سخن گفته می‌شود، جزء زبان‌های ایرانی به شمار نمی‌آیند (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۱).

زبان‌های ایرانی به لحاظ تاریخی سه دوره تحولی باستان، میانه و نو را پشت سر گذاشته‌اند: ۱- دوره باستان. از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی، این مقطع، از دورانی که نخستین آثار زبان‌های ایرانی وجود دارد، یعنی از زمان نگارش گاهان (احتمالاً حدود سده ۱۲ تا ۱۰ پم) آغاز می‌شود و در اواخر دوره هخامنشی (حدود ۳۰۰ پم) پایان می‌پذیرد. از این دوره تنها از دو زبان فارسی باستان و اوستایی آثار مکتوب در دست است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۱).

فارسی باستان، که نیای فارسی امروز ماست، زبان قوم پارس بوده و کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی به خط میخی تنها آثار مکتوب آن است. قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اثر بازمانده از فارسی باستان، کتیبه سه‌زبانه داریوش کبیر در بیستون است که شرح غلبه داریوش بر بردیای غاصب و شورشیان، و چگونگی به پادشاهی رسیدن اوست (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵).

زبان اوستایی زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده و تنها اثری که از آن در دست است، اوستا کتاب دینی زردشتیان است. زبان اوستایی دارای دو گویش است؛ گویشی که در گاهان به کار رفته و قدیم‌تر است، و گویشی که در بخش‌های دیگر اوستا به کار رفته و جدیدتر است. گاهان، سخن خود زردشت است که به باور بیشتر ایران‌شناسان در اوایل هزاره نخست پم می‌زیسته است. بخش‌های دیگر اوستا در دوره‌های مختلف از سده ششم پم تا سده سوم م تألیف شده‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۷).

اوستای کنونی که به اعتقاد ابوالقاسمی (۱۳۸۱) یک‌سوم و بنا بر منابع دیگر، یک‌چهارم اوستای عهد ساسانی است، دارای پنج بخش است: یسن (که گاهان بخشی از آن است)، ویسپرد، وندیداد، یشت‌ها و خُرده‌اوستا. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۷). اوستا به الفبای «دین دبیره» نگاشته شده است.

از دیگر زبان‌های این دوره آثار مکتوبی در دست نیست. تنها از زبان‌های سکایی (زبان قوم سکا) و مادی (زبان قوم ماد)، واژه‌هایی در منابع خارجی از جمله یونانی و لاتینی و هندی بر جای مانده است. صورت‌های دگرگون‌شده برخی از این زبان‌ها را در میان زبان‌های دوره میانه یا دوره نو می‌یابیم (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۲).

این چهار زبان از زبان فرضی ایرانی باستان منشعب شده‌اند که دوره رواج آن ۱۰۰۰ تا ۷۰۰ پم بوده، و از آن کلمه‌ای باقی نمانده و محققان آن را به کمک زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت بازسازی کرده‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۴).

۲- دوره میانه. این دوره از اواخر عهد هخامنشی (در حدود ۳۰۰ پم) آغاز می‌شود و در اوایل دوره اسلامی (سده هفتم م) به پایان می‌رسد. زبان‌های این دوره بر پایه موازین زبانی و جغرافیایی به دو گروه شرقی و غربی تقسیم می‌شوند:

گروه شرقی زبان‌های سُعدی، سکایی (ختنی)، بلخی و خوارزمی را شامل می‌شود. البته شواهد نشان می‌دهد که ایرانی میانه شرقی، زبان‌های دیگری از قبیل بخارایی، سَرمَتی و گَنجَکی را نیز شامل می‌شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۰: ۲).

گروه ایرانی میانه غربی مشتمل بر دو زبان پارسی یا پهلوی اشکانی، و فارسی میانه یا پهلوی ساسانی است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۲). از هر دو گروه شرقی و غربی آثار درخور توجهی باقی مانده است.

۳- دوره نو. این دوره از اواخر عهد ساسانی آغاز شده است و تاکنون ادامه دارد. زبان‌ها و گویش‌های ایرانی گوناگون و بسیار متنوعی که امروزه متداول‌اند، همه متعلق به این دوره‌اند. از این میان، زبان فارسی نظر به ادبیات پردامنه و اعتبار تاریخی و نفوذش در سایر زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، و تأثیرش در چند زبان غیرایرانی (ترکی و اردو) اهمیت ویژه‌ای دارد (یارشاطر، ۱۳۳۶: ۲۳). افزون بر فارسی دری، پشتو، کردی، آسی و بلوچی دیگر زبان‌های مهم این دوره به شمار می‌آیند. از زبان‌های ایرانی کنونی، غربی‌ترین آن‌ها کردی، شرقی‌ترین آن‌ها سریکُلی، شمالی‌ترین آن‌ها آسی، و جنوبی‌ترین آن‌ها بلوچی است (ارانسکی^۱، ۱۳۷۸: ۲۶).

همان‌گونه که می‌دانیم، صفت‌ها در زبان فارسی از ساختار و تنوع کم‌نظیری برخوردارند. پیشوندها و پسوندهای فراوانی دست‌اندرکار ساخت انواع صفات مشتق‌اند؛ همچنین نوع اجزای سازنده صفات مرکب و نحوه ترکیب آنها با هم، بسیار متنوع است. دلیل این قدرت و پویایی زبان فارسی در صفت‌سازی را باید در پیشینه این زبان جست‌وجو کرد. زبان فرضی ایرانی باستان، دستگاه دستوری، به‌ویژه صرفی مفصلی داشته که البته در گذر زمان دستخوش تحولاتی ژرف شده است. صفت یکی از مقولاتی است که به لحاظ ساختاری، تنوع کم‌نظیری در ایرانی باستان داشته است؛ اما یکی از موارد جالبی که نگارنده در حین نگارش رساله دکتری خود با عنوان پیشینه صفت در زبان فارسی با آن روبرو شد، وجود صفاتی بود که تنها یک مرتبه در زبان‌های ایرانی باستان به کار رفته‌اند و به اصطلاح تک‌بسامدی‌اند. از این‌رو، این پژوهش کیفی، با هدف شناسایی و تحلیل ساختاری صفات تک‌بسامدی در زبان‌های ایرانی باستان (اوستایی و فارسی باستان) و پاسخ به این پرسش انجام شد که این صفات از نظر ساخت‌وازی و توزیع متنی چه ویژگی‌هایی دارند.

۲- پیشینه پژوهش

از کسانی که پژوهش‌های ارزشمندی در زمینه زبان‌های ایرانی باستان و به‌ویژه زبان اوستایی انجام داده‌اند، می‌توان از بارتلمه^۲ (۱۹۶۱)، جکسون^۳ (۱۸۹۲)، رایشلت^۴ (۱۹۱۱)، لومل^۵ (۱۹۲۷)، گرشیوچ^۶ (۱۹۶۷)، هومباخ^۷، و ایچاپوریا^۸ (۱۹۹۸) نام برد. از پژوهشگران ایرانی که پژوهش‌های ارزشمندی در حوزه زبان‌های ایرانی باستان انجام داده‌اند می‌توان به پورداد (۱۳۵۶)، راشدمحصل (۱۳۹۷) و ابوالقاسمی (۱۳۷۵) اشاره کرد.

^۱ Oranski, I.

^۲ Bartholomae, Ch.

^۳ Jackson, W.

^۴ Reichelt, H.

^۵ Lommel, H.

^۶ Gershevitch, I.

^۷ Humbach, H.

^۸ Ichaporia, Pallan R.

نگارنده (۱۳۸۵) در رساله دکتری خود با عنوان بررسی پیشینه صفت در زبان فارسی، با انجام پژوهشی در زمانی، صرف و نحو صفت در زبان‌های ایرانی باستان، ایرانی میانه غربی و فارسی نو را به تفصیل بررسی کرده است. از پژوهش‌های مرتبط با مقوله صفت در ایرانی باستان نمونه‌های زیر قابل ذکرند: رضایی (۱۳۸۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان بررسی سه مقوله اسم، صفت و فعل در متن اوستایی ونیدید، به پژوهش در این زمینه پرداخته است.

خسروی (۱۳۸۹) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان بررسی ساخت اسم و صفت مرکب در آبان‌یشت، مهریشت و تیشتیشت اوستا، نام‌های مرکب در این سه متن اوستایی را بررسی کرده است. صحابی (۱۳۹۳) با نگارش مقاله‌ای با عنوان «تحول تاریخی ساخت‌های صفات تفضیلی و عالی در ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی و فارسی نو»، پژوهشی در زمانی انجام داده است. میرفرخایی و شکبیا (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «صفت الزامی در زبان‌های ایرانی»، صفت فعلی، صفت فاعلی و مفعولی آینده، و صفت آینده مجهول را بررسی کرده‌اند.

آذری (۱۴۰۰) نیز در مقاله‌ای به «بررسی در زمانی ساخت صفات فاعلی و مفعولی زبان فارسی و تحلیل محتوای آموزشی آن در کتب متوسطه نظام قدیم و جدید» پرداخته است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون در زمینه صفات تک‌بسامدی در ایرانی باستان، تحقیقی انجام نگرفته و در پژوهش پیش رو، این موضوع برای نخستین بار مدنظر قرار می‌گیرد.

۳- روش پژوهش

در این پژوهش، در آغاز همه صفات موجود در فرهنگ معتبر بارتلمه (۱۹۶۱) (در حدود ۴۰۰۰ مدخل) استخراج و برگزیده شدند، سپس صفات تک‌بسامدی استخراج، و تحلیل شدند.

در ادامه در برابر هر صفت، نوع، معنا، و اجزای تشکیل‌دهنده آن آمده است و متن حاوی صفت مورد نظر ذکر شده، و سرانجام به شماره ستون فرهنگ بارتلمه که صفت مورد نظر را در آن می‌توان یافت، ارجاع داده شده است. این صفات بر اساس حروف الفبایی اوستایی به شرح زیر مرتب شده‌اند:

a, ā, ȁ, e, ē, o, ō, ā̃, ã, i, ī, u, ū, k, g, γ, x, č, j, t, d, δ, θ, ȥ, p, b, w, f, η, η̃, n, m, y, v, r, s, z, š, ž, h, h̃, x^v

از آنجا که صفات تک‌بسامدی ایرانی باستان (همان طور که در ادامه خواهیم دید) تنها در زبان اوستایی مشاهده شدند و در متون فارسی باستان، شاید به دلیل اندک بودن آثار باقی‌مانده، شواهدی از این‌گونه صفات یافت نشد، همه نمونه‌های ذکر شده از زبان اوستایی (اوستایی متأخر، یا اوستایی گاهانی) آورده شده‌اند.

معنای داده‌شده برای هر صفت بر اساس فرهنگ بارتلمه است، مگر آنکه دیگر زبان‌شناسان، معنای متفاوتی برای آن صفت در نظر گرفته باشند که در این صورت به آنها نیز اشاره شده است. نکته قابل ذکر

اینکه، بسیاری از وندهای ایرانی باستان به صورتهای گوناگون ضبط شده‌اند که یکی از دلایل آن گردش مصوتی^۱ در واژگان ایرانی باستان از جمله وندها است؛ در اینجا هنگام معرفی آنها در صفات مشتق، برای رعایت اختصار، تنها یکی از آن صورتهای داده شده است. دیگر آنکه، اگر واژه‌ای دارای چند معنا باشد، در فرهنگ بار تلمه هریک از آنها در مدخلی جداگانه آمده و با شماره‌ای مشخص شده است؛ از همین روی است که در اینجا، در سمت چپ بالای برخی واژه‌ها شماره‌ای دیده می‌شود. گفتنی است که در این پژوهش منظور از ایرانی باستان، زبان‌های اوستایی و فارسی باستان است و قواعدی که تحت عنوان ایرانی باستان ذکر می‌شود، قواعد مشترک میان این دو زبان است.

۴- یافته‌ها

صفات که در ایرانی باستان به لحاظ جنس (مذکر، مؤنث، خنثی)، شمار (مفرد، تثنیه، جمع) و هشت حالت صرفی (فاعلی، مفعولی، بایی، برایی، ازی، اضافی، دری و ندایی) با موصوف خود مطابقت می‌کرده‌اند، از نظر ساختاری به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

الف) بسیط یا ساده: صفتی است که دارای یک بخش است. صفات بسیط ایرانی باستان یا در اصل صفت‌اند یا ریشه، که بی‌آنکه چیزی به آنها افزوده شود، به عنوان صفت به کار برده می‌شوند (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۹۶).

مثال برای صفاتی که در اصل صفت‌اند:

- aka: «بد»؛ صورت مؤنث: akā- (ستون ۴۴)

مثال برای صفاتی که در اصل ریشه‌اند:

- jī: «زنده» = ریشه jī- یا gay-^۱: «زیستن» (ستون ۶۰۸)

باید توجه داشت که در ایرانی باستان، شمار ستاک‌های صرف‌پذیری چون اسم یا صفت که به این روش ساخته می‌شوند، در مقایسه با صفاتی که با افزودن پیشوند یا پسوند ساخته می‌شوند، بسیار محدود است (جکسون، ۱۸۹۲: ۲۰۷).

ب) مشتق: صفت مشتق صفتی است که در ساخت آن، پیشوند یا پسوند به کار رفته باشد.

ج) مرکب: صفت مرکب صفتی است که از دو بخش مستقل ساخته شده باشد.

د) عبارتی: صفت عبارتی صفتی است که از چند بخش مستقل تشکیل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۳۰۷).

صفات تک‌بسامدی شناسایی شده در ایران باستان به شرح زیرند:

۴- ۱- «aiwi.aojah»: صفت مشتق: «چیره؛ مسلط؛ ابرقدرت»

پیشوند aiwi-: «بر؛ روی؛ مقابل»؛ -aojah^۱: اسم خنثی: «نیرو؛ قدرت». (تیریش، بند ۲۲) (ستون

^۱ Vowel gradation

۴-۲- «*aiwi.x^varōnah¹*» صفت مشتق: «بسیار فرهمند»
aiwi- ← *aiwi.aojah-* *x^varōnah-*: اسم خنثی: «فره». (رام‌یشت، بند ۴۸) (ستون ۹۶)

۴-۳- «*akō.dā-*» صفت مرکب: «دهنده بد؛ آفریننده بدی»
akō صورت ترکیبی برای *aka-*: صفت: «بد»؛ ریشه *dā¹-*: «آفریدن؛ دادن». (یسن ۱۲، بند ۴) (ستون ۴۷)

۴-۴- «*apa.xraosaka-*» صفت مشتق؛ بارتمه (۱۹۶۱) این صفت را «ناسزاگوینده»، رایشلت (۱۹۱۱: ۲۱۴) آن را «تهمت‌آمیز»، لومل (۱۹۲۷: ۴۱) آن را «فریادکنان» و پورداد (۱۳۵۶، ج ۱: ۲۷۷) آن را «یاوه‌گو» معنا کرده است.
 پیشوند *apa-*: «بی؛ دور (از)؛ پس»؛ ریشه *xraos-*: «فریاد کشیدن». (آبان‌یشت، بند ۹۵) (ستون ۷۳)

۴-۵- «*apa.dis-*» صفت مشتق؛ هومباخ و ایچاپوریا (۱۹۹۸: ۱۲۲) این صفت را «راه‌گم‌کرده؛ گمراه» معنی کرده‌اند ولی بارتمه (۱۹۶۱) معنایی برای آن ذکر نکرده است.
apa- ← *apa.xraosaka-*: ریشه *daēs-*: «نشان دادن». (زامیادیشت، بند ۴۲) (ستون ۷۴)

۴-۶- «*apa.stanah-*» صفت مشتق؛ بارتمه (۱۹۶۱) برای این صفت و ستاک آن معنایی ذکر نکرده و ریشه‌ای هم پیشنهاد نداده است، اما هومباخ و ایچاپوریا (۱۹۹۸: ۱۲۳) آن را «ازنفس‌افتاده؛ خسته» معنا کرده‌اند.
apa- ← *apa.xraosaka-* *stanah-*: ؟. (زامیادیشت، بند ۴۲) (ستون ۷۹)

۴-۷- «*antarō-stā-*» صفت مشتق: «(آنکه یا آنچه) در (میان) ... قرار دارد»
 پیشوند *antarō-*: «در؛ اندر»؛ ریشه *stā¹-*: «ایستادن». (فروردین‌یشت، بند ۱۵۳) (ستون ۱۳۴)

۴-۸- «*aš.dānav-*» صفت مرکب: «دانه‌درشت»
aš: قید: «درشت؛ بسیار»؛ *dānav³-*: اسم مؤنث: «دانه (غلات)». (تیریششت، بند ۲۹) (ستون ۲۶۳)

۴-۹- «*ā.rādah-*» صفت مشتق: «مهبیاکننده؛ آراینده»
 پیشوند *ā-*: «به؛ به‌سوی»؛ *rādah-*: اسم خنثی: «نظم؛ آمادگی؛ خواست» از ریشه *rād-*: «مرتب - کردن». (گاهان، یسن ۲۸، بند ۷) (ستون ۳۳۵)

۴-۱۰- «ā-bōrōtar-»: صفت مشتق: «آورنده»

ā- ← ā.rādah- : bōrōtar- : «برنده؛ حمل کننده» از ریشه^۱ bar- : «بردن» و پسوند صفت فاعلی ساز -tar- (آرت یشت، بند ۱۴) (ستون ۳۳۹)

۴-۱۱- «ā-frītar-»: صفت مشتق: «آفرین گوینده؛ تقدیس کننده»

ā- ← ā.rādah- : frītar- : «آفرین گوینده» از ریشه^۱ frī- : «ستودن؛ تقدیس کردن» و پسوند صفت فاعلی ساز -tar- (اردیبهشت یشت، بند ۱) (ستون ۳۳۱)

۴-۱۲- «upa.paoīrya-»: صفت مشتق: «با اولی؛ از پی اولی»

پیشوند upa- : «با؛ برای؛ به سوی»؛ paoīrya- : صفت: «نخستین؛ اولی»
این صفت به ستاره سدویس اشاره می کند که پس از تیشتر (شعرا ییمانی) دارای مقام و رتبه دوم است (پورداد، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۴۵). (تیریشیت، بند ۱۲) (ستون ۳۹۰)

۴-۱۳- «us-aγa-»: صفت مشتق: «بسیار بد؛ فراتر از بد»

پیشوند us- : «بدون؛ فراز؛ بالا»؛ aγa- : «بد». (فروردین یشت، بند ۱۰۵) (ستون ۴۰۵)

۴-۱۴- «us.vaoray-»: صفت مشتق: «بدون چربی»

us- ← us-aγa- : vaoray- : اسم مذکر: «سرشیر؛ چربی». (فرگرد پنجم وندیداد، بند ۵۲) (ستون ۴۰۹)

۴-۱۵- «uz-bāzav-»: صفت مشتق: «با بازوان افراشته»

پیشوند uz- : «بدون؛ فراز؛ بالا»؛ صورت دیگر پسوند us- : bāzav- : اسم مذکر: «بازو» (مهریشت، بند ۱۲۴) (ستون ۴۱۳)

۴-۱۶- «kōrōθwan-»: صفت مشتق؛ جکسون (۱۸۹۲: ۲۲۶) این صفت را از ریشه^۱ kar- :

«کردن، انجام دادن» گرفته و آن را «کننده» معنا کرده است. بارتلمه (۱۹۶۱) و پورداد (۱۳۵۶، ج ۱: ۴۸۹) بی آنکه ریشه ای پیشنهاد دهند، آن را «پشتیبان» معنا کرده اند.

ریشه kar- : «کردن؛ انجام دادن»؛ پسوند -van- (صورت ترکیبی آن: -θwan-) که معنای دارندگی دارد، (مهریشت، بند ۱۲۰) (ستون ۴۶۷)

۴-۱۷- «xayana»: صفت مشتق: «خانی؛ منسوب به چشمه»
 xan- : اسم مؤنث: «چاه؛ چشمه؛ منبع»؛ پسوند صفت نسبی ساز -na- (خورشیدبشت، بند ۲) (ستون ۵۳۲)

۴-۱۸- «xanya»: صفت مشتق (صفت نسبی): «خانی؛ منسوب به چشمه»
 xan- : اسم مؤنث: «چاه؛ چشمه؛ منبع»؛ پسوند صفت نسبی ساز -ya- (یسن ۶۸ بند ۶) (ستون ۵۳۲)

۴-۱۹- «jīra»: صفت مشتق: «زیرک»
 rīše-^۱ gay- : «زیستن»؛ پسوند صفت ساز نسبتاً پرکاربرد -ra- (زامیادبشت، بند ۴۲) (ستون ۶۱۰)

۴-۲۰- «tvan»: صفت مشتق: «توانا؛ کارآمد»
 rīše- tav- : «توانستن»؛ پسوند صفت ساز -an- (فرگرد سوم وندیداد، بند ۳۳) (ستون ۶۶۰)

۴-۲۱- «duždōi9ra.tōma»: صفت مشتق (صفت عالی): «بدچشم‌ترین»
 -duždōi9ra- : «بدچشم؛ چشم‌بزننده»؛ پیشوند -duž- : «بد»؛ -dōi9ra- : اسم خنثی: «چشم»؛ -
 tōma- : پسوند صفت عالی ساز (اردیبهشت‌بشت، بند ۱۵) (ستون ۷۵۸)

۴-۲۲- «duž-vandrav-»: صفت مشتق: «کافر»
 پیشوند -duž- ← -duždōi9ra.tōma- vandrav- : صفت مشتق: «ستایش‌کننده؛ شکرگزار»
 از ریشه vand- : «ستودن؛ شکرگزاری کردن»؛ پسوند اسم و صفت ساز بسیار کم کاربرد -ru-
 جکسون (۱۸۹۲: ۲۲۶) vandrav- را «خواهان؛ مایل»، و پورداد (۱۳۵۶، ج ۲: ۳۴۸) -duž-
 vandrav- را «مفسد» معنا کرده است. (زامیادبشت، بند ۸۷) (ستون ۷۵۹)

۴-۲۳- «draējištō.tōma»: صفت مشتق (صفت عالی): «به‌غایت نیازمندترین»
 -draējišta- : صفت عالی: «درویش‌ترین؛ نیازمندترین» از -driyav- یا -drigav- : «درویش؛
 نیازمند»؛ -išta- : پسوند صفت عالی ساز؛ -tōma- : پسوند صفت عالی ساز
 در این صفت هردو پسوند صفت عالی ساز ایرانی باستان (شاید برای تأکید بیشتر) به ستاک متصل
 شده‌اند.

(فرگرد سوم وندیداد، بند ۱۹) (ستون ۷۶۷)

۴-۲۴- «paiti.ayah-»: صفت مشتق؛ پورداد (۱۳۵۶، ج ۲: ۱۴۶) آن را «به‌فلز پیوسته» معنا کرده است. پیشوند paiti-: «در؛ برابر؛ ضد؛ به‌سوی»؛ -ayah: اسم خنثی: «فلز؛ آهن» (رام‌یشت، بند ۷) (ستون ۸۲۷)

۴-۲۵- «paiti.tavah-»: صفت مشتق: «مقاوم»
paiti- ← -paiti.ayah- tavah-: اسم خنثی: «توان؛ نیرو» (مهریشت، بند ۴۸) (ستون ۸۳۰)

۴-۲۶- «paitipa-»: صفت مشتق: «موج‌شکن»
paiti- ← -paiti.ayah- ap-: اسم مؤنث: «آب» (آبان‌یشت، بند ۸۱) (ستون ۸۳۱)

۴-۲۷- «pairi.dahyav-»: صفت مشتق: «(آنکه یا آنچه) پیرامون سرزمین (است)»
پیشوند pairi-: «پیرامون؛ گرداگرد»؛ -dahyav: اسم مؤنث: «سرزمین» (مهریشت، بند ۱۴۴) (ستون ۸۶۵)

۴-۲۸- «para.daxštā-»: صفت مشتق: «زنی که دستان نشود؛ یائسه»
پیشوند para-: «فرا؛ دور؛ بیرون»؛ -daxšta^۱: اسم خنثی: «داغ؛ نشان؛ دستان» (آرت‌یشت، بند ۵۴) (ستون ۸۵۳)

۴-۲۹- «pārōnin-»: صفت مشتق: «پَردار»
-pārōna^۲: اسم مذکر یا خنثی: «پَر»؛ -in-: این پسوند بسیار کم کاربرد برای ساختن صفاتی به کار می‌رود که معنای دارندگی دارند. (بهرام‌یشت، بند ۳۸) (ستون ۸۹۶)

۴-۳۰- «pou. darštar-»: صفت مرکب: «بسیار بینا»
-pou: قید: «پَر؛ بسیار»؛ -darštar: صفت فاعلی از ریشه -darōs: «دیدن»؛ پسوند صفت فاعلی ساز -tar- (هرمز‌یشت، بند ۱۲) (ستون ۹۰۰)

۴-۳۱- «bōzvant-»: بارتلمه (۱۹۶۱) برای این صفت ریشه‌ای قائل نشده، اما آن را «سخت و ستر» معنا کرده است. جکسون (۱۸۹۲: ۲۲۶) آن را «سودمند»، رایشلت (۱۹۱۱: ۲۴۳) آن را «محکم؛ بادوام» و کلنز و پیرار^۱ (۱۹۹۰: ۲۷۳) نیز آن را «به‌قدر کافی پرتعداد» معنا کرده‌اند. (یسن سوم، بند ۴۰) (ستون ۹۶۲)

^۱ Pirart, E.

۴-۳۲- «fra-manah-»: صفت مشتق: «برخوردار از شجاعتی تازه»
پیشوند fra-: «فرا؛ فراز؛ پیش؛ بدون»؛ manah-: اسم خنثی: «اندیشه». گرشویچ (۱۹۶۷: ۱۸۵) این صفت را «شادمان» و «بشاش» معنا کرده است. (مهریشت، بند ۳۴) (ستون ۹۸۶)

۴-۳۳- «fra.spā-»: صفت مشتق: «پیش‌افکننده»
fra- ← fra-manah-: ریشه spā-^۱: «افکندن» پورداود (۱۳۵۶، ج ۲: ۱۵۳) این صفت را «پیش‌رونده» معنا کرده است. (رام‌یشت، بند ۴۵) (ستون ۱۰۰۳)

۴-۳۴- «frā.vōrōsa-»: صفت مشتق: «بی‌مو»
frā- ← fra-manah-: vōrōsa-: اسم مذکر یا خنثی: «مو». (مهریشت، بند ۱۱۳) (ستون ۱۰۲۰)

۴-۳۵- «nasumant-»: صفت مشتق: «نِسَامَند»
nasav-: اسم مذکر یا مؤنث: «نِسا؛ لاشه؛ مردار»؛ پسوند -mant-: این پسوند دارندگی را می‌رساند.
(فرگرد هفتم وندیداد، بند ۷۹) (ستون ۱۰۵۹)

۴-۳۶- «ni-spā-»: صفت مشتق: «فروافکننده»
پیشوند ni-: «فرو»؛ spā-^۱: «افکندن»، (رام‌یشت، بند ۴۵) (ستون ۱۰۸۶)

۴-۳۷- «ni-zōnga-»: صفت مشتق: «از قوزک پا به پایین»
ni- ← ni-spā- zanga- یا zōnga-: اسم مذکر: «قوزک؛ مچ پا»، (آبان‌یشت، بند ۶۴) (ستون ۱۰۸۶)

۴-۳۸- «mahrkō.tōma-»: صفت مشتق (اسم جانشین صفت): «مرگ (آور) ترین»
mahrkō: صورت ترکیبی برای mahrka- یا maraka-: اسم مذکر: «مرگ»؛ -tōma-: پسوند صفت عالی‌ساز. پورداود (۱۳۵۶، ج ۱: ۱۴۷) آن را «فاسدترین» معنا کرده است. (اردیبهشت‌یشت، بند ۱۴) (ستون ۱۱۴۷)

۴-۳۹- «yaskō.tōma»: صفت مشتق (صفت عالی)؛ بارتلمه (۱۹۶۱) معنایی برای آن ذکر نکرده ولی پورداد (۱۳۵۶، ج ۱: ۱۴۷) این صفت را «ناخوش‌ترین» معنا کرده است.
yaskō: صورت ترکیبی برای yaska-: اسم مذکر: «ناخوشی؛ بیماری»: -tōma-: پسوند صفت عالی ساز (اردیبهشت‌یشت، بند ۱۴) (ستون ۱۲۶۹)

۴-۴۰- «vazdra»: صفت مشتق: «به‌پیش‌برنده»
ریشه: -vaz: «هدایت کردن»؛ پسوند صفت‌ساز -dra-
کلنز و پیرار (۱۹۹۰: ۳۰۰) این واژه را اسم مذکر در نظر گرفته و آن را «حیوان بارکش» معنا کرده‌اند؛ هومباخ و الفنباین (۱۹۹۱: ۱۷۸) نیز این واژه را «ناقل؛ حامل» معنا کرده‌اند. (گاهان، یسن ۴۶، بند ۴) (ستون ۱۳۹۳)

۴-۴۱- «vī-δavay»: صفت مشتق: «بی‌فریب»
پیشوند -vī: «غیر؛ جدا؛ بی»؛ -davay: اسم مذکر: «فریب؛ نیرنگ» (هرمزديشت، بند ۱۴) (ستون ۱۴۴۳)

۴-۴۲- «vī-zafāna»: صفت مشتق: «با پوزه گشوده»
vī- ← -vī-δavay-: zafan- یا -zafar: اسم خنثی: «دهان؛ پوزه» (زامیاديشت، بند ۴۱) (ستون ۱۴۷۱)

۴-۴۳- «vīspa-taš»: صفت مرکب: «آفریننده همه (چیز)؛ آفریننده کل»
-vīspa: صفت: «همه»؛ ریشه -taš: «آفریدن؛ ساختن». (هرمزديشت، بند ۱۴) (ستون ۱۴۶۴)

۴-۴۴- «vīspā.vanhav»: صفت مرکب: «همه‌خوب؛ کاملاً نیک»
vīspā صورت ترکیبی برای -vīspa: صفت: «همه»؛ -vanhav: صفت: «نیک؛ خوب». (گاهان، یسن ۳۷، بند ۴) (ستون ۱۴۶۵)

۴-۴۵- «vīspō.bāmya»: صفت مرکب: «همه‌روشن؛ سراسر درخشان»
vīspō صورت ترکیبی برای -vīspa: صفت: «همه»؛ -bāmya: صفت: «روشن». (رام‌یشت، بند ۱۵) (ستون ۱۴۶۸)

۴-۴۶- «raoxšnay»: صفت مشتق: «روشن»
ریشه -raok: «درخشیدن» پسوند اسم و صفت‌ساز -ni- (تیریشیت، بند ۲) (ستون ۱۴۸۸)

۴-۴۷- «raočahina»: صفت مشتق: «درخشان»
 -raočah^۱: «نور؛ روشنی»؛ پسوند -ina-: پسوندی است که دارندگی را می‌رساند. (فروردین‌یشت، بند ۲) (ستون ۱۴۹۱)

۴-۴۸- «spazga.tōma-» یا «-spazgō.tōma-»: صفت مشتق (صفت عالی): «بدگوترین؛ افترازننده‌ترین»
 -spazga-: «بدگو؛ افترازننده»؛ پسوند صفت عالی‌ساز -tōma- (اردیبهشت‌یشت، بند ۱۵) (ستون ۱۶۱۵)

۴-۴۹- «sraēštō.tōma-»: صفت مشتق؛ صفت عالی: «به‌غایت زیباترین»
 -sraēšta-: صفت عالی: «زیباترین»؛ -srira-: صفت بسیط: «زیبا»؛ -išta-: پسوند صفت عالی‌ساز؛ -tōma-: پسوند صفت عالی‌ساز. در این صفت هردو پسوند صفت عالی‌ساز ایرانی باستان (شاید برای تأکید بیشتر) به ستاک متصل شده‌اند. (اردیبهشت‌یشت، بند ۵) (ستون ۱۶۳۲)

۴-۵۰- «zarimyāvant-»: صفت مشتق: «دارنده خانه استوار»
 -zarimya-: اسم خنثی: «خانه استوار»؛ پسوند -vant- معنای دارندگی دارد. (خورشیدیش، بند ۵) (ستون ۱۶۸۲)

۴-۵۱- «zaranya. paxšta.pad-»: صفت عبارتی؛ رایشلت (۱۹۱۱: ۲۷۲) این صفت را «آنکه پاهایش با گیره‌های طلایی به هم وصل یا محکم شده است» و پورداد (۱۳۵۶، ج ۲: ۱۸۸) آن را «با پای‌های زرنشان» معنا کرده است.
 -zaranya-: اسم خنثی: «زر؛ طلا»؛ -paxšta-: صفت مفعولی از ریشه -pas-: «بستن؛ به هم بستن؛ پیچیدن»؛ -pad-: اسم مذکر: «پا». (آرت‌یشت، بند ۹) (ستون ۱۶۷۸)

۴-۵۲- «hvā-vastra-»: صفت مرکب: «خودجامه؛ آنکه جامه (پوشش) طبیعی خودش را دارد.»
 -hvā-: ضمیر مشترک: «خود»؛ -vastra^۱: اسم خنثی: «جامه؛ لباس». (فرگرد سیزدهم وندیداد، بند ۳۹) (ستون ۱۸۵۵)

۴-۵۳- «x^vai9ya-»: صفت مشتق: «شخصی؛ خودی»

$x^v a-$: ضمیر مشترک: «خود»؛ پسوند $-ya-$: پسوندی است که از حرف اضافه، قید و ضمیر صفت می‌سازد. (گاهان، یسن ۳۳، بند ۷) (ستون ۱۸۶۲)

۴-۵۴ - « $x^v \bar{a}.bar\partial zi\bar{s}$ » : صفت مرکب: «خودبالش؛ آنکه تکیه‌گاه خود را خود می‌سازد یا چیزی را برای آسایش خود فراهم می‌کند»
 $x^v \bar{a}- \leftarrow x^v ai\partial ya-$: $bar\partial zi\bar{s}$: اسم خنثی: «بالش؛ پشتی». (فرگرد ششم و ندیداد، بند ۵۱) (ستون ۱۸۷۸)

۴-۵۵ - « $x^v \bar{a}.stairi\bar{s}$ » : صفت مرکب: «خودبستر؛ آنکه جایگاه (آرامگاه، سرنوشت) خود را خود تعیین می‌کند»
 $x^v \bar{a}- \leftarrow x^v ai\partial ya-$: $stairi\bar{s}$: اسم خنثی : «بستر». (فرگرد ششم و ندیداد، بند ۵۱) (ستون ۱۸۷۸)

۴-۵۶ - « $x^v \bar{a}\partial ravana-$ » : صفت مشتق: «شاد؛ سعادت‌مند»
 $x^v \bar{a}\partial ra-$: اسم خنثی: «شادی؛ سعادت»؛ پسوند $-vana-$ معنای دارندگی دارد. (گوش‌یشت، بند ۱) (ستون ۱۸۷۶)

۵- بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش کیفی، همان گونه که پیش‌تر ذکر شد، با هدف شناسایی و تحلیل ساختاری صفات تک‌بسامدی در زبان‌های ایرانی باستان (اوستایی و فارسی باستان) و پاسخ به این پرسش انجام شد که این صفات از نظر ساخت‌واژی و توزیع متنی چه ویژگی‌هایی دارند. در این پژوهش، روی‌هم‌رفته ۵۶ صفت تک‌بسامدی شناسایی، معرفی و تحلیل شدند. یافته‌ها نشان دادند که این صفات به لحاظ ساختاری متنوع‌اند و همه انواع صفات (بسیط، مشتق، مرکب و عبارتی) را دربرمی‌گیرند. این صفات، تنها در متون اوستایی مشاهده شدند و در فارسی باستان، احتمالاً به سبب محدودیت متون بازمانده، شواهدی از آنها یافت نشد. در این پژوهش، بخش عمده این صفات (که عمدتاً مشتق‌اند) به ترتیب در یسن‌ها، وندیداد، مهریشت، اردیبهشت‌یشت، زامیادیش و رام‌یشت مشاهده شدند. لازم به ذکر است که صفات مشتق با ۴۵ مورد بیشترین فراوانی را داشتند و صفات مرکب با ۹ مورد در جایگاه دوم قرار گرفتند. از این پژوهش و یافته‌های آن می‌توان برای بررسی دیگر مقوله‌های زبانی در زبان‌های باستانی ایران بهره گرفت.

منابع

- آذری، روشنگ (۱۴۰۰). «بررسی در زمانی ساخت صفت‌های فاعلی و مفعولی زبان فارسی و تحلیل محتوای آموزشی آن در کتب متوسطه نظام قدیم و جدید»، *فصلنامه آموزش پژوهی* (دانشگاه فرهنگیان)، ۷(۲۵): ۳۶-۴۸.
- آموزگار یگانه، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۵). *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*. تهران: معین.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۱). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.
- آرانسکی، یوسف میخائیلوویچ (۱۳۷۸). *زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی*. تهران: سخن.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۶). *یشت‌ها*. ۲ جلد. تهران: کتابخانه طهوری.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- توکلی، نسترن (۱۳۸۵). *بررسی پیشینه صفت در زبان فارسی*. رساله دکتری، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- خسروی، زینب (۱۳۸۹). *بررسی ساخت اسم و صفت مرکب در آبان‌یشت، مهریشت و تیشتریشت اوستا*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی‌سینا.
- راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۹۷). *دستور زبان اوستایی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایی، پریا (۱۳۸۶). *بررسی سه مقوله اسم، صفت و فعل در متن اوستایی وندیداد*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۰). *معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صحابی، ساریه (۱۳۹۳). «تحول تاریخی ساخت‌های صفات تفضیلی و عالی در ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی و فارسی نو»، *پژوهش‌های زبانی*، ۵(۱): ۴۱-۵۶.
- میرفخرایی، مهشید و فهیمه شکیبا (۱۳۹۶). «صفت الزامی در زبان‌های ایرانی»، *مجله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی* (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ۷: ۸۱-۹۸.
- یارشاطر، احسان (۱۳۳۶). «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی». مقدمه لغت‌نامه دهخدا. تهران.
- Bartholomae, Christian (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: Walter de Gruyter.
- Gershevitch, Ilya (1967). *The Avestan Hymn to Mithra*. Cambridge University Press.
- Humbach, Helmut & Elfenbein, Johanna (1991). *The Gāthās of Zarathushtra*. Heidelberg: C. Winter.

- Humbach, Helmut & Ichaporia, Pallan R. (1998). *Zamyad Yasht*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Jackson, A. V. Williams (1892). *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Stuttgart: Kohlhammer.
- Kellens, Jean and Pirart, Eric (1990). *Les Textes Vieil-Avestiques*. Wiesbaden : Reichert.
- Lommel, Herman (1927). *Die Yäšt's des Awesta*. Göttingen, Leipzig: Vandenhoeck & Ruprecht.
- Reichelt, Hans (1911). *Avesta Reader*. Strassburg: Trübner.

س س (س ا ف

.....